

مفهوم عدالت صحابه

(مفهوم عدالة الصحابة)

تأليف:

أبو عبدالله الذهبي

مترجم:

اسحاق دبيري رحمه الله

| | |
|---|---------------|
| مفهوم عدالت صحابه | عنوان کتاب: |
| مفهوم عدالة الصحابة | عنوان اصلی: |
| أبو عبدالله الذهبي | تالیف: |
| اسحاق دبیری رحمه الله | مترجم: |
| بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه | موضوع: |
| اول (دیجیتال) | نوبت انتشار: |
| خرداد (جوزا) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری | تاریخ انتشار: |
| سایت عقیده www.aqeedeh.com | منبع: |



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۶ | تعریف صحابی |
| ۱۱ | جمهور فقها و اصولیون در تعریف صحابی می گویند: |
| ۱۴ | طرق اثبات مصاحب با پیامبر ﷺ |
| ۱۴ | راه اول: اثبات مصاحبت به وسیله نص یا خبر (حدیث) |
| ۱۹ | راه دوم: اثبات مصاحبت از طریق یکی از نشانه‌ها |
| ۲۱ | طبقات صحابه: |
| ۲۱ | شمار طبقات صحابه ﷺ: |
| ۲۶ | تعریف عدالت: |
| ۳۰ | تعدیل صحابه ﷺ توسط خداوند متعال و رسولش |
| ۳۳ | اما دلالت سنت بر تعدیل آن‌ها: |
| ۳۴ | اجماع بر عدالت صحابه ﷺ |
| ۳۵ | دیدگاه فقهای دیگر و اقوال شاذ در معنی عدالت صحابه: |
| ۳۵ | ۱- مذهب شیعه رافضی: |
| ۳۶ | ۲- مذهب معتزله: |
| ۳۷ | ۳- مذهب سوم: |
| ۳۷ | ۴- مذهب چهارم: |
| ۳۸ | تحریم دشنام به صحابه: |
| ۳۸ | دلالت قرآن بر تحریم سب صحابه ﷺ |

- ۳۹ دلالت سنت بر تحریم دشنام دادن صحابه ﷺ
- ۴۱ کلام علمای سلف در تحریم توهین به صحابه:
- ۴۲ حکم دشنام دهنده صحابه و عقوبت او

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله، أما بعد:

موضوع عدالت صحابه از موضوعات مهمی است که بر هر مسلمانی واجب است که به درستی آن را بداند. حقیقتاً من در نوشتن یا بحث از این موضوع به دلیل حساسیت و اهمیت بیش از حدش تردید بسیار داشتم، اما آنچه که مرا به نوشتن واداشت، سخنانی بود که از افراد جاهل و هواپرستی که خود را به علم منتسب می‌کنند اما علم از آنها بری است شنیدم و خواندم، سخنان و کلماتی از آنها در حق صحابه و مشاجراتشان شنیدم که حکم خدا نیست، از شبهاتی استفاده می‌کنند و بر آن اصرار می‌ورزند، و روایات ضعیف و ساقط و جعلی و دروغین و واهی را به کار می‌برند که سست‌تر از تارهای عنكبوت است، فوراً آنها را از کتاب‌های ادبیات و تاریخ و داستان‌های شبچره و کتب جعلی و ضعیف می‌گیرند و جمع‌آوری می‌کنند؛ همچون کتاب اغانی و بیان و تبیین و امامت و سیاست و نهج البلاغه و کتاب‌های دیگر، و با این اراجیف همانند شیطان گردنه در آفاق خیالشان پرواز می‌کنند.

اقوالی مثل تکفیر صحابه یا انکار خلافت عثمان یا علی یا دشنام صحابه‌ای امثال: معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص و غیره، رضی الله عنهم اجمعین.

امام مالک در مورد کسانی که به صحابه بی‌حرمتی می‌کنند می‌گوید: «اینها تنها اقوامی هستند که اراده بی‌حرمتی به پیامبر ﷺ را دارند، اما چون اینکار برایشان میسر نیست، به اصحاب او بی‌احترامی می‌کنند، تا گفته شود شخص بدی بوده است اگرچه مرد صالحی بوده باشد و قطعاً اصحاب رسول الله ﷺ صالح بوده‌اند»^۱.

این سخن امام مالک نشان از دور اندیشی ایشان نسبت به ابعاد خبر است، چون موضوع تنها منحصر به بی‌حرمتی به صحابه نیست بلکه این امر به جاهای خطرناک‌تر از آن کشیده می‌شود.

و باتوجه به این دیدگاه، ابن تیمیه این سخنش را بیان می‌کند که: اتهام به آنها - یعنی صحابه - اتهام به دین است. منهاج السنة (۱، ۱۸۱). و مثالها در این باب بسیار است.

پژوهشگر مسلمان بسیاری از اوقات احساس ناخوشی و یا ناامیدی می‌کند، وقتی که جزئیات عصر راشدین یعنی دوران طلایی تاریخ اسلام را مطالعه می‌کند، در اجتماع روایاتی که منابع قدیمی ما و در رأس آنها تاریخ رسل و ملوک امام طبری آورده‌اند، او اختلاف زیادی را می‌بیند بین آنچه که از عدالت صحابه رسول الله ﷺ می‌شناسد از سلامت اعتقاد و استقامت در رفتار و اخلاق والایی که داشتند، و بین روایاتی که راویان و ناقلان به عنوان واقعیت تاریخی به تصویر می‌کشند.

در این عصر، مستشرقین و همگامانشان آرای این منتسبین به اسلام را به کار می‌برند و از آن تأثیر می‌پذیرند، بلکه این سخنان باطل غنیمتی بودند تا مادامی که اهدافشان را برای اتهام به اسلام و رسیدن به خدشه دار کردن صحابه گرامی به کار برند، برای تجزیه و تقسیم کردن آن با هم مسابقه می‌دهند.

بی‌تردید وقتی که تاریخ اصحاب رسول الله ﷺ را می‌خوانی باید به دو چیز معتقد باشی:

أ- اصحاب پیامبر ﷺ بعد از انبیا خیرالبشر هستند، و دلیل آن هم این است که خداوند متعال آن‌ها را مدح کرده است و پیامبر ﷺ در بیشتر از یک حدیث آنها را به عنوان برترین امت یا امت‌های بعد از انبیا ستوده است.

ب- لازم است که بدانی اصحاب رسول خدا ﷺ غیر معصوم هستند، اما مصیبت این است که بعضی معتقد به عصمت آنها هستند؛ البته آری ما معتقد به عصمت در اجماع

آنها هستیم، چون پیامبر ﷺ خبر داده است که این امت بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند به دلیل حدیث:

«إن الله تعالى قد أجاز أمتي أن تجتمع على ضلالة».

یعنی: «خداوند متعال امت من را پناه داده است از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند»^۱.
بنابراین، آنها معصوم هستند از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند، اما به طور انفرادی غیر معصوم هستند، و عصمت از آن انبیاست.

بعد از این مقدمه سریع وارد اصل موضوع؛ یعنی عدالت صحابه می‌شویم و ابتدا با تعریف صحابی شروع می‌کنیم و با عنایت به توفیق خدا سخنم را آغاز می‌کنم.

۱- [نگا: «کتاب السنة» ابن ابی عاصم با تخریج ألبانی / (۱، ۴۱)].

تعریف صحابی

صاحب در لغت: اسم فاعل است از صحب یصحب، و در جمع آن گفته می‌شود: أصحاب و أصحاب و صحب و صحبة و صحبان - به ضم - و صحابه - به فتح - و صحابه - به کسره - لسان العرب (۷، ۲۸۶).

و در عرف: کسی است که دوستی و هم نشینی‌اش طولانی شود و همراهی‌اش بر سبیل اتباع زیاد باشد.^۱

و در اصطلاح جمهور محدثین: «هو من لقی النبی ﷺ یقظة، مؤمناً به، بعد بعثته، حال حیاته، ومات علی الإیمان». یعنی: «کسی است که پیامبر ﷺ را ملاقات کرده باشد آگاهانه، به او ایمان آورده باشد، بعد از بعثتش، در حال حیاتش، و بر ایمان مرده باشد».^۲

شرح تعریف

قول ما که گفتیم: «مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ» این در تعریف جنس است و در این تعریف. «هر کسی که معاشرتش طولانی باشد: مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی، و کسان دیگری که همراهی پیامبر ﷺ را کرده‌اند داخل می‌شود».

یا زمان معاشرتش کوتاه باشد مثل: نمایندگان پیامبر ﷺ همانند ضمام بن ثعلبة [نگا: الإستیعاب (۲، ۷۵۱)، أسد الغابة (۳، ۵۷)]، و مانند مالک بن حویرث [نگا: الإصابة (۵، ۷۱۹-۷۲۰)]، و عثمان بن ابی‌العاص [نگا: أسد الغابة (۳، ۵۷۹) و الإصابة (۴، ۴۵۱-۴۵۲)]

۱- جامع الأصول ابن اثیر (۱، ۷۴).

۲- نگا: فتح المغیث (۴، ۷۴) و مابعد آن، الباعث الحثیث (ص ۱۶۹ و ۱۷۲)، هامش شماره (۱)، دفاع عن السنة (ص ۱۰۸)، و الإصابة (۱، ۶) و کتب دیگر، و از مجموع آنچه که علما ذکر کرده‌اند، این تعریف ساخته شده است.

و وائل بن حجر [نگا: الإستيعاب (۴, ۱۵۶۲-۱۵۶۳)] و أسدالغابة (۵, ۴۳۵)] و غیره از کسانی که جز مدت کوتاهی با پیامبر نبوده‌اند.

یا او را دیده است ولی معاشرت نداشته است، مثل: بعضی از اعراب بادیه‌نشینانی که در حجة الوداع با پیامبر ﷺ حضور داشتند؛ آنها پیامبر را دیده‌اند ولی با او معاشرت نداشته‌اند، مثل: ابوظیفیل عامر بن وائله [نگا: الإصابة (۳, ۶۰۵)] و الإستيعاب (۴, ۱۶۹۶)، و أسدالغابة (۳, ۱۴۵)]، و أبوجحيفة وهب بن عبدالله [نگا: الإصابة (۶, ۶۲۶)]..

و در این مفهوم داخل می‌شود: هر کسی که حدیثی را از او روایت کرده است، مثل مهران مولی رسول الله ﷺ [نگا: الإصابة (۶, ۲۳۲)] و أسدالغابة (۵, ۲۸۱)]، و حسان بن ثابت [نگا: الإصابة (۲, ۶۲-۶۴)] و أسدالغابة (۲, ۷-۵)] و سهل بن حنیف [نگا: الإصابة (۳, ۱۹۸)] و أسدالغابة (۲, ۴۷۰)].

و کسی که دو حدیث روایت کرده است، مثل: عبدالله بن حنظلة غسیل [نگا: الإصابة (۴, ۶۷-۶۵)] و أسدالغابة (۳, ۲۱۸)] و حمزة بن عبدالمطلب [نگا: الإصابة (۲, ۱۲۱-۱۲۳)] و الإستيعاب (۱, ۳۶۹-۳۷۵)] و شر حبیل بن حسنة [نگا: الإصابة (۳, ۳۲۸-۳۲۹)]. یا بیشتر از دو حدیث، مثل: ابوهریره، و ابن عمر و ابن عباس و غیره از راویانی که بسیار از پیامبر حدیث روایت کرده‌اند.

یا اصلاً حدیثی روایت نکرده است، مثل: عبدالرحمن بن حنبل [نگا: أسدالغابة (۳, ۴۳۹)] و الإستيعاب (۲, ۸۲۸)]، و ثمامة بن عدی [نگا: الإصابة (۱, ۴۱۰)] و الإستيعاب (۱, ۲۱۳)]، و زیاد بن حنظلة تمیمی [نگا: الإستيعاب (۲, ۵۳۱)].

و در آن مفهوم داخل می‌شود هر کسی که در غزوه‌ای با پیامبر ﷺ بوده است، مثل: خیب بن عدی [نگا: الإصابة (۲, ۲۶۲-۲۶۴)] و أسدالغابة (۲, ۱۲۰-۱۲۲)]، و انس بن نضر [نگا: الإصابة (۱, ۱۳۲-۱۳۳)] و أسدالغابة (۱, ۱۵۵-۱۵۶)].

یا دو غزوه، مثل: ملیل بن وبرة الانصاری [نگا: الإصابة (۶-۳۸۲) و الإستیعاب (۴)، (۱۴۸۴)] و عبدالله بن عمرو بن حرام [نگا: الإصابة (۴)، (۱۸۹-۱۹۰)]، و عتبه بن فرقد السلمی [نگا: الإصابة (۴)، (۴۳۹-۴۴۰) و أسد الغابة (۳)، (۵۶۷)].

یا بیشتر از دو غزوه، مثل: براء بن عازب [نگا: الإصابة (۱)، (۲۷۸-۲۷۹)]، و أسد الغابة (۱)، (۲۰۵-۲۰۶)] و سعد بن مالک و ابو سعید خدری و صحابه‌های مشهور دیگر.

یا اصلاً در هیچ غزوه‌ای با پیامبر ﷺ نبوده است، مثل: حسان بن ثابت انصاری رضی الله عنه و مرد و زن هم در آن داخل می‌شود. اما در مورد افراد بالغ به اتفاق اهل حدیث داخل مفهوم صحابی می‌شوند. اما افراد غیر بالغ، آنهایی که به سن تمییز رسیده بودند در آن داخل می‌شوند، مثل: دو نوه رسول خدا ﷺ حسن و برادرش حسین، و عبدالله بن زبیر و غیره.

و افراد غیر ممیز، مثل: محمد بن ابوبکر صدیق [نگا: الإصابة (۶)، (۲۴۵-۲۴۶) و أسد الغابة (۵)، (۱۰۲-۱۰۳)] و محمد بن ثابت [نگا: أسد الغابة (۵)، (۸۳)]، و پیامبر ﷺ با آب دهانش او را آبدیده کرد و نام او را محمد نامید، و کسان دیگری که پیامبر ﷺ آنها را آبدیده کرد، و برای آنها دعا کرد و به سن تمییز نرسیده بودند.

همچنانکه جن و ملائکه هم در مفهوم صحابه داخل می‌شوند. اما جن: بنا به قول صحیح داخل در مفهوم صحابه می‌شوند، و این چیزی است که حافظ بن حجر آن را ترجیح داده است. [نگا: الفتح (۷)، (۷)].

اجنه‌ای مثل: زوبعه، سمهج یا سمحج، و عمرو بن جابر، مالک بن مهلهل، و شاصر، و ماصر و منشی و حس و مس و غیره [نگا: روض الأنف (۲)، (۳۰۴) و ارشاد الساری (۵)، (۳۰۶)].

اما ملائکه: در دخول آنها تحت مفهوم صحابه اختلاف هست، جماعتی معتقدند که پیامبر برای آنها نیز مبعوث شده است، و بعضی از ملائکه با او ملاقات کرده‌اند و به او

ایمان آورده‌اند، بنابراین مفهوم صحابه برایشان ثابت می‌شود، و از کسانی که بر این عقیده‌اند: امام سیوطی در کتابش «الجبائك» در شناخت احوال ملائکه (ص ۲۱۱) و قاضی شرف الدین بارزی و تقی الدین سبکی و امام حافظ ابن کثیر این قول را ترجیح داده‌اند و بعضی از اصولیون، اجماع در این مورد را اثبات کرده‌اند، چنانکه در «مواهب اللدنی» (۷، ۲۸) آمده است.

و با کلام «مَنْ لَقِيَ» از مفهوم صحابه خارج می‌شود: کسی که به او ایمان آورده و او را ندیده است مثل: أَصْحَمَةُ نَجَاشِي و زید بن وهب و ابو مسلم خولانی و غیره. [نگا: محاضرات في علوم الحديث (ص ۳۷-۴۰)].

و ما این کلام را که «مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ» ترجیح دادیم بر اینکه بگوییم «مَنْ رَأَى النَّبِيَّ» تا کسی مثل عبدالله بن أم مکتوم داخل در مفهوم صحابه قرار گیرد، او از کسانی است که ملاقات او با پیامبر ﷺ ثابت شده است اگر چه به دلیل نابینایی او را ندیده است.

و لفظ «يَقِطَةُ» در تعریف: تفکیکی است که با آن هر کسی که در خواب، پیامبر را ملاقات کرده باشد خارج می‌شود، چنین شخصی صحابی نیست، همچنانکه بلقینی در محاسن الاصطلاح (ص ۴۲۳)، و حافظ ابن حجر در فتح الباری (۷، ۷)، و سخاوی در فتح المغیث (۴، ۸۱) به آن اشاره کرده‌اند.

و لفظ «مُؤْمِنًا بِهِ» قیدی است که با آن کسی که او را ملاقات کرده ولی ایمان نیاورده است خارج می‌شود، چنین شخصی صحابه محسوب نمی‌شود چه از مشرکین باشد یا مجوس یا اهل کتاب - یهود و نصاری - و فرقی نمی‌کند بر کفرش باقی مانده باشد مثل: ابو جهل و ابولهب و کفار و مشرکان دیگر، یا بعد از ارتحال پیامبر ﷺ به ملکوت اعلیٰ، ایمان آورده باشد مثل: رسول قیصر. [نگا: فتح المغیث (۴، ۸۲)].

همچنین با این قید کسی که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده، و دوباره در حیات پیامبر به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ملاقات کرده، بدون

اختلاف بین علما داخل در مفهوم صحابی می‌شود، مثل: عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح [نگا: الإصابة (۴، ۱۰۹-۱۱۱)].

و همچنین در آن داخل می‌شود: کسی که او را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده و دوباره در حیات پیامبر \bar{O} به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ندیده است، یا بعد از ارتحال پیامبر \bar{O} به ایمانش برگشته، همچنانکه ابن حجر در نزهة النظر (ص ۱۰۹) بیان کرده است، مثل: قرّة بن هبيرة [نگا: الإصابة (۵، ۴۳۷-۴۴۰)], و أشعث بن قیس [نگا: الإصابة (۱، ۸۷-۹۰)], و عطارد بن حاجب تمیمی [نگا: الإصابة (۴، ۵۰۷-۵۰۹)].

همچنین در آن داخل می‌شود: کسی که به پیامبر \bar{O} ایمان آورده سپس مرتد شده و بر ارتدادش تا زمان مرگ استمرار داشته است، مثل عبیدالله بن جحش، کسی که به حبشه هجرت کرد و در آن جا نصرانی شد و بر نصرانیتش مرد، و ربیعۀ بن أمیه جمحی؛ او در خلافت عمر وقتی که به سرزمین روم فرار کرد مرتد شد، و به آنها ملحق شد و نصرانی شد، و ابن خطل که مرتد شد و به خاطر ارتدادش در روز فتح مکه کشته شد. [نگا: الإصابة (۱، ۷) و محاضرات فی علوم الحدیث (ص ۳۹)], غیر از اینکه با قید دیگر که بعداً می‌آید از مفهوم صحابه خارج می‌شود.

و لفظ «بعد بعثته» قید دیگری است که به وسیله آن هر کسی که او را قبل از بعثتش ملاقات کرده و به او ایمان آورده، از مفهوم صحابه خارج می‌شود، مثل: زید بن عمرو بن نفیل، و جرجیس بن عبدالقیس معروف به بحیرای راهب، که او را وقتی که به شام رفته بود شناخت و قبل از بعثتش به او ایمان آورد [نگا: الزرقانی علی المواهب (۷، ۲۷) و محاضرات فی علوم الحدیث (ص ۳۹)], این افراد داخل در مفهوم صحابه نمی‌شوند، چون پیامبر \bar{O} در آن هنگام هنوز مبعوث نشده بود که به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند. بر این اساس: آنچه که بعضی در اینجا ورقۀ بن نوفل را مثال می‌زنند ناصحیح

است چرا که او بعد از بعثت و آمدن وحی پیامبر ﷺ را ملاقات کرده و به او ایمان آورد، بنابراین ابن صلاح به ثبوت صحتش نظر قاطع داده است. [نگا: الرزقانی علی المواهب (۷، ۲۷)هـ].

و لفظ «حال حیاته»: قید دیگری است که با آن، کسی که از روی هوشیاری او را ملاقات کرده و بعد از ارتحالش به ملکوت اعلیٰ به او ایمان آورده خارج می‌شود [نگا: فتح الباری (۷، ۷) و الإصابة (۱، ۷-۸) و فتح المغیث (۴، ۸۰)] مثل أبو زؤیب الهذلی شاعر [نگا: الإصابة (۲، ۳۶۴)]، او پیامبر ﷺ را قبل از اینکه دفن شود، دیده بود و کفن فروش بود.

و لفظ «مات علی الإیمان»: با این قید کسی که او را دیده و به او ایمان آورده، اما بعد مرتد شده و تا زمان مرگ بر ارتدادش دوام داشته خارج می‌شود، که مثال‌های آن ذکر شد. این تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین است. در قسمت بعدی از تعریف صحابی در نظر جمهور فقها و اصولیون، و ترجیح تعریف درست بحث می‌شود. و اکنون به امید خدا تعریف صحابی در نزد فقها و اصولیون را ذکر می‌کنیم و بعد از آن می‌پردازیم به شناخت راههای اثبات صحابه.

جمهور فقها و اصولیون در تعریف صحابی می‌گویند:

«من لقی النبی ﷺ یقظة مؤمناً به، بعد بعثة، حال حیاة، وطالت صحبته وکثر لقائه به، علی سبیل التبع له، والأخذ عنه، وإن لم یرو عنه شیئاً، ومات علی الإیمان».

یعنی: «کسی که در حالت هوشیاری با پیامبر ﷺ برخورد کرده باشد، به او ایمان آورده باشد، بعد از بعثتش، در حال حیاتش و همراهی‌اش طولانی شده باشد و ملاقاتش با او بسیار باشد، و از او پیروی کرده باشد و دین را از ایشان فراگرفته باشد، هر چند حدیثی از ایشان روایت نکرده باشد، و برایمان مرده باشد».

شرح تعریف:

لفظ «من لقی النبی... الخ»: شرح و بیان آن گذشت در تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین.

و لفظ «طالت صحبتته» یعنی اینکه مجالست و برخورد صحابی با پیامبر ﷺ باید زیاد باشد. و علما در مدتی که در آن گفته می‌شود «طالت صحبتته» اختلاف پیدا کرده‌اند، دسته‌ای از آنان آن را یک سال و بیشتر تعیین کرده‌اند، از جمله ابن مسیب، همانطور که شوکانی در إرشاد الفحول (ص ۷۰) از او نقل کرده است، و ابن همام در التحریر (۳، ۶۶) و آلوسی در أجوبة العراقیة (ص ۹) و غیره. و دسته‌ای از آنان آن را تا شش ماه و بیشتر تعیین کرده‌اند، همانطور که صاحب التیسیر (۳، ۶۶) از بعضی از علما نقل کرده است، و شوکانی در إرشاد الفحول (ص ۷۰) و آلوسی در أجوبة العراقیة (ص ۹) و غیره و شوکانی این دو قول مذکور را در ارشاد الفحول رد کرده است و می‌گوید: هیچ وجه صحتی در این دو قول وجود ندارد، چون مستلزم این است که جماعتی از کسانی که از پیامبر حدیث روایت کرده‌اند و کمتر از آن مدت پیش او باقی مانده‌اند از اسم صحابه خارج می‌شوند، و نیز دلیلی از لغت و شرع بر صحت آن وجود ندارد.

دسته‌ای دیگر معتقدند که با مقدار تعیین نمی‌شود، بلکه به نحوی تعیین می‌شود که عرفاً اسم مصاحبت بر آن اطلاق شود. و قول راجح و أصح در نزد اصولیین همین است، و جمهور آنها هم به آن معتقدند.

و لفظ «علی سبیل التبع له والأخذ عنه» این قید در حقیقت تنها برای بیان واقع آمده است، چون کسی که مصاحبتش با پیامبر ﷺ عرفاً طولانی شده باشد جز بر سبیل پیروی از او و گرفتن دین از ایشان نیست، و صحیح نیست که قید دارای مفهومی باشد، چون ما کسی از اصحاب رسول الله ﷺ را نمی‌شناسیم که مصاحبتش با پیامبر ﷺ طولانی شده باشد، ولی پیرو و دنباله رو او نبوده باشد.

لفظ «إن لم یرو عنه شیئاً»: جمهور اهل فقه و اصول در آن اختلاف کرده‌اند، دسته‌ای

از آنان برای ثبوت مصاحبت ثبوت روایت از رسول خدا ﷺ را شرط دانسته‌اند، مثل: شوکانی در إرشاد الفحول (ص ۷۰) و سیوطی در تدریب الراوی (۲، ۱۱۲) و غیره. و دسته‌ای معتقدند که برای ثبوت مصاحبت، ثبوت روایت از پیامبر ﷺ شرط نیست، مثل: قاضی ابو یعلی الفراء در العده (ص ۳، ۹۸۹) و آمدی در الإحکام (۱، ۲۷۵) و سبکی در جمع المجوامع (۲، ۱۷۹) و غیره.

قول راجح قول دوم است؛ زیرا قول به اشتراط روایت برای تحقق مفهوم مصاحبت، منجر می‌شود به خارج شدن بسیاری از اصحابی که روایتی از پیامبر ﷺ برای آنها ثابت نشده، در حالی که علمایی که زندگینامه صحابه را نوشته‌اند آنها را در زمره صحابی آورده‌اند. و قبلاً مثالهایی در این مورد در تعریف صحابی نزد جمهور محدثین آورده شد. از خلال آنچه که ذکر شد حال می‌توانیم بگوییم که تعریف راجح برای صحابی همان است که جمهور محدثین گفته‌اند، و دلیل آن هم سالم بودن ادله آنها و خالی بودنش از انتقاد است. والله اعلم.

طرق اثبات مصاحب با پیامبر ﷺ

دو راه برای اثبات صحابی بودن وجود دارد:

راه اول: اثبات مصاحبت به وسیله نص یا خبر (حدیث)

۱- قرآن کریم: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

یعنی: «اگر او را یاری ندهید البته خدا یاریش کرده، آن دم که کافران او را بیرون راندند، و او دومین دونفر بود، آنگاه که آنها در غار بودند و قتی به همراه خود (ابوبکر) گفت: غم مخور که خدا با ماست».

این نص مصاحبت سرورمان ابوبکر رضی الله عنه را ثابت می‌کند، به طوری که اجماع شده است به اینکه منظور از صاحب در این آیه ابوبکر رضی الله عنه است. تفسیر رازی (۱۶، ۶۵).

۲- خبر متواتر: مانند آنچه که درباره مصاحبت عشره مبشره وجود دارد، و اخبار مربوطه به ثبوت مصاحبت آنها با پیامبر ﷺ به حد تواتر رسیده است. مراجعه کن به حدیث در سنن ترمذی (۳، ۳۱۱-۳۱۲).

۳- خبر مشهور: مانند اخباری که در مورد مصاحبت عکاشه بن محسن و ابوهریره و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوموسی اشعری و بسیاری دیگر که هیچ مسلمانی در اثبات صحابی بودن آنها شک ندارد. مراجعه کن دراسات تاریخیة فی رجال الحدیث (ص ۳۹).

۴- خبر آحاد: و در زیر مجموعه آن چهار طریق می‌گنجد:

الف- روایت یک نفر از پیامبر ﷺ که معاصر با او بوده از طریق رؤیت یا سماع، مثلاً یکی از تابعین بگوید: فلانی به من خبر داد که او از پیامبر شنیده است که چنین می‌گوید،

یا پیامبر ﷺ را دیدم که اینچنین کرد مانند قول زهری در مورد فتح مکه که بخاری در صحیحش آن را روایت کرده است.^۱

ب- خبر دادن صحابی در مورد خودش که او صحابی است، علما در این مورد به چهار دسته تقسیم شده‌اند:

دسته اول: قول او به طور مطلق و بدون شرط قبول می‌شود، و ابن عبدالبر بر این باور است همانطور که سخاوی در فتح المغیث (۳، ۹۹). آن را نقل کرده است.

دسته دوم: قولش به دو شرط قبول می‌شود:

اول: باید بعد از ثبوت عدالتش باشد.

دوم: باید بعد از ثبوت معاصر بودنش با پیامبر ﷺ باشد.

از کسانی که بر این باورند و به آن اعتقاد راسخ دارند: جمهور علمای اصول و حدیث است. رج: «شرح الکوکب المنیر» ابن نجار (۲، ۴۷۹)، و «المختصر فی أصول الفقه» ابن اللحام (ص ۸۹) و جمع الجوامع سبکی (۲، ۱۶۷)، و «شرح الألفية» عراقی (۳، ۱۱) و ابن حجر در «الإصابة» (۱، ۸) و سخاوی در «فتح المغیث» (۳، ۹۷) و بسیار دیگر. دلیل صحت قبول خبر دادنش در مورد خودش که او صحابی است، این است که اگر او حدیثی از پیامبر ﷺ روایت می‌کرد، ما روایتش را قبول می‌کردیم، بنابراین اگر در مورد خودش خبر دهد که او صحابی است به طریق اولی قبول می‌کنیم. رج: «شرح الکواکب المنیر» ابن نجار (۲، ۴۷۹).

معاصر بودنی که در اثبات مصاحبت شرط قرار داده‌اند این است که: این معاصر بودن شرعاً ممکن است که در حدود صد و ده سال از هجرت پیامبر ﷺ از مکه مکرمه به مدینه منوره ادعای صحابی بودن کرده باشد، همانطور که حافظ بن حجر در الإصابة (۱، ۸) آن را ذکر کرده است، دلیل آن حدیث صحیح پیامبر ﷺ است که در آخر حیاتش به

۱- صحیح بخاری کتاب المغازی (۳، ۹۷).

اصحابش فرمود. «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ». یعنی: «آیا امشبستان را دیده‌اید، به حقیقت بعد از صد سال دیگر هیچ یک از کسانی که الان هستند باقی نمی‌ماند. منظورش از اصحابش بود»^۱.

با این توضیح مشخص می‌شود که اگر کسی ادعای صحابی بودن کند ولی معاصر بودنش با پیامبر ﷺ غیر ممکن باشد سخنش قبول نمی‌شود و از دروغگویان به شمار می‌رود. مراجعه کن به مثالهای کسانی که ادعا کرده‌اند صحابی هستند و دروغش آشکار گشته: الإصابة (۱، ۹) و محاضرات في علوم الحديث (۱، ۱۳۸-۱۳۹) و دراسات تاريخية (ص ۴۶).

دسته سوم: عدم قبول اینکه او صحابی است، و ابن قطان موافق این قول است همانطور که شوکانی در ارشاد الفحول (ص ۷۱) از او نقل کرده است، و ابو عبدالله صیرمی از حنفیه براین قول است همانطور که ابن نجار در شرح الکوکب المنیر (۲، ۴۷۹) آن را ذکر کرده است، و همچنین از جمله کسانی که این عقیده را دارد امام بلقینی است در محاسن الاصطلاح (ص ۴۲۷)، و غیره.

چنین استدلال کرده‌اند که: او متهم است به اینکه مدعی رتبه والایی است که برای خودش ثابت می‌کند و آن مقام صحابه است، و انسان فطرتاً خواستار مقام و بزرگی است [رج: البلب (ص ۶۲) و شرح مختصر الروضة (۲، ۱۳) و تیسیر التحرير (۳، ۶۷)]، و بسیاری از افراد دیگر.

دسته چهارم: قائل به تفصیل هستند به این ترتیب که اگر کسی ادعای مصاحبت کوتاه کند از او قبول می‌شود، به دلیل اینکه اثبات آن با نقل دشوار است، چون چه بسا در هنگام ملاقاتش با پیامبر پ ﷺ کسی حضور نداشته یا کسی او را ندیده است، و اگر کسی ادعای مصاحبت طولانی و کثرت رفت و آمد در سفر و حضر کند، از او قبول

۱- بخاری (۱، ۳۳-۳۴) و مسلم (رقم ۱۹۶۵).

نمی‌شود؛ چون چنین چیزی دیده و نقل می‌شود و مشهور می‌شود، بنابراین با قول خودش صحابی بودنش ثابت می‌شود، همانطور که سخاوی در فتح المغیث (۳، ۹۸-۹۹) گفته است.

ج- گفته یکی از صحابه به صحابی بودن دیگری:

و این یا تصریحی است، مثل اینکه صحابی بگوید: فلانی صحابی است یا از اصحاب است یا از کسانی است که با پیامبر ﷺ مصاحبت داشته است.

و یا به طریق لزوم است، مثل اینکه بگوید: من و فلانی نزد پیامبر بودیم، یا فلانی با من این حدیث را از پیامبر شنید، یا من و فلانی بر پیامبر ﷺ وارد شدیم.

جز اینکه این روش اخیر تنها زمانی مصاحبت در آن ثابت می‌شود که اسلام شخص مذکور در آن حالت شناخته شده باشد، همانگونه که سخاوی در فتح المغیث (۳، ۹۶) بیان می‌کند. و در این مورد صحابی بودن حمحمه بن ابی حمحمه الدوسی را که در اصفهان مرد مثال زده‌اند، و ابوموسی اشعری برای او شهادت داده است [رج: «ذکر اخبار اصفهان» ابی نعیم (۱، ۷۱) و الإصابة (۱، ۳۵۵) و أسد الغابة (۲، ۵۸-۵۹)].

علت قبول قول صحابی را در مورد شخص دیگر به اینکه صحابی است: اینچنین بیان می‌کنند که: شخص صحابی عادل است و اگر صحیح باشد که ما سخن او را وقتی در مورد پیامبر خبر می‌دهد، قبول می‌کنیم، بنابراین قبول کردن سخن وی وقتی در مورد صحابی بودن شخص دیگر خبر می‌دهد، به طریق اولی صحیح است.

د- خبر دادن یکی از تابعینی که در نزد اهل حدیث موثق است به اینکه فلانی صحابی است:

علمای محدث و اصول در آن اختلاف کرده‌اند، جماعتی از آنان معتقد به قبول قول او هستند، از جمله، امام سخاوی در فتح المغیث (۳، ۹۶) و حافظ بن حجر در الإصابة (۱، ۸) و غیره.

و جماعتی دیگر معتقدند که قولش مورد قبول نیست، و با آن صحابی بودن کسی که از او خبر داده، ثابت نمی‌شود، و از جمله کسانی که چنین نظری دارند: بعضی از شارحان (اللمع) هستند، طبق آنچه که امام سخاوی در فتح المغیث (۳، ۹۹) ذکر کرده است. و حجتشان در این نفی این است که اگر تزکیه از جانب یک مزکی (تزکیه کننده) صادر شود مورد قبول نیست بلکه باید دو نفر باشد، چون تزکیه به شهادت ملحق می‌شود، پس همانطور که شهادت جز با دو نفر بیشتر صحیح نیست و تحقق پیدا نمی‌کند، تزکیه هم قابل قبول نیست مگر از جانب دو نفر و بیشتر، و به دلیل اینکه شرط قرار دادن تعدد در تزکیه کننده شایسته‌تر و محتاطانه‌تر از افراد است، چون در آن اطمینان بیشتری هست. رج: تیسیرالتحریر (۳، ۵۸).

و قول راجح آن است که دسته اول معتقد به آن هستند یعنی قبول تزکیه یک تابعی به اینکه فلانی صحابی است و به آنچه که نفی کنندگان ذکر کرده‌اند چنین جواب داده‌اند:

- ۱- تزکیه جانشین حکم است بنابراین تعداد در آن شرط نیست، بر خلاف شهادت که در مقابل حکم است و باید حتماً در آن تعدد باشد، پس الحاق تزکیه به شهادت صحیح نیست.^۱
- ۲- اگر تزکیه از طریق اجتهاد مزکی صادر شده باشد به منزله حکم است و در این صورت تعدد مزکی شرط نیست چون به منزله حکم است.
- ۳- در مزکی به یک نفر اکتفا می‌شود، زیرا همانند خبر است و همانطور که قبول خبر واحد صحیح است قول مزکی واحد هم قابل قبول است، چون به منزله آن است.^۲
- ۴- اعتبار واحد در جرح و تعدیل اصلی است که بر آن اتفاق شده، و اعتبار پیوستن قول شخص دیگر به او نیازمند دلیل است، و اصل عدم آن است.^۳

۱- نزهة النظر (ص ۱۳۴).

۲- شرح ألفیة عراقی (۱، ۲۹۵).

۳- الإحکام آمدی (۱، ۲۷۱).

۵- لازم است که قائل به عدم اشتراط تعدد در مزکی باشیم، چون شرط قرار دادن تعدد گاهی منجر به ضایع شدن بعضی از احکام می‌شود، بنابراین عدم تعدد بهتر و محتاطانه‌تر است.^۱

راه دوم: اثبات مصاحبت از طریق یکی از نشانه‌ها

نشانه اول: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند باید در دوران پیامبر ﷺ رهبری یکی از غزواتش را به عهده گرفته باشد، چون پیامبر ﷺ امیری غزوه‌هایش را تنها به کسی داده است که از اصحابش بوده باشد.^۲

نشانه دوم: مدعی صحابی از جمله کسانی باشد که یکی از خلفای راشدین او را امیر یکی از مغازی در جنگ‌های «ردة» و فتوحات کرده باشد.^۳

نشانه سوم: مدعی صحابی، ثابت شده باشد که بچه‌ای داشته و پیامبر ﷺ او را آبدیده کرده، یا نوازشش کرده یا برایش دعا کرده؛ چون هر بچه‌ای که به دنیا می‌آمد پیش پیامبر ﷺ برده می‌شد و ایشان برایش دعا می‌کرد، همچنان که حاکم آن را از عبدالرحمن عوف روایت کرده است، طبق آنچه که ابن حجر در الإصابة (۱، ۹) ذکر کرده است. و همچنین مراجعه کن به صحیح مسلم (۱، ۲۳۷).

نشانه چهارم: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند باید از کسانی باشد که در سال دهم هجری در مکه یا طائف بوده است، چون برای محدثین ثابت شده که هر کسی در سال دهم در مکه یا طائف بوده مسلمان شده است و با پیامبر ﷺ در حجة الوداع فریضه حج را انجام داده است.^۴ این نشانه جای تأمل است؛ چون اگر چه مسلمان شدن همه آنها

۱- تیسیرالتحریر (۳، ۵۸).

۲- [محاضرات في علوم الحديث (۱، ۱۴۰)، المختصر في علم رجال الأثر (ص ۲۷)].

۳- الإصابة (۱، ۹).

۴- [الإصابة (۱، ۹)، محاضرات في علوم الحديث (۱، ۱۳۹)].

مسلم است اما مسلم نیست که تمام آنها با پیامبر ﷺ حج کرده باشد. نشانه پنجم: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند، از اوس یا خزرجی‌ای بوده باشد که در عهد پیامبر ﷺ در مدینه بوده باشد. ثابت شده است که تمام آنها مسلمان شدند ولی ثابت نشده که هیچ یک از اسلام برگشته باشند^۱.

۱- [الإصابة (۱، ۸) و محاضرات في علوم الحديث (۱، ۱۳۹)].

طباقات صحابه:

طبقه از نظر لغوی به معنای مرتبه است، و به معنی مساوات نیز آمده است [مختار الصحاح (ص ۳۸۸) و ترتیب القاموس (۳۹۹/۱)].

و طبقه در اصطلاح اطلاق می‌شود بر جماعتی که در سن یا در اخذ علوم از استادانشان با هم مشترک هستند یا در وصف عام شامل آنها می‌شود، و طبقه نامیده شدند چون دارای رتبه برتر یا متوسط یا پایین هستند که وصف آنها را مشخص می‌کند و مراتبشان را تعیین می‌کند.^۱

شمار طبقات صحابه:

علما در تعداد طبقات صحابه در بین کم و زیاد اختلاف پیدا کرده‌اند، و اختلافشان مبتنی است بر اختلاف دیدگاهشان در مورد آنچه که معنی طبقه در نزد آنها با آن تحقق می‌یابد؛ دسته‌ای از آنان معتقدند که صحابه در یک طبقه قرار دارند، از جمله کسانی که موافق این عقیده هستند: ابن حبان و هم نظرانش هستند، و آنها می‌گویند: که صحابه دارای فضیلت و افتخار بسیار بزرگی هستند که قابل مقایسه نیست و برتر از هر اعتباری است.

در واقع آنها به مطلق صحابه توجه کردند، صرف نظر از سنجش آن از سایر اعتبارات دیگر.^۲

به همین جهت تمام صحابه را در یک طبقه قرار دادند، چون همه آنها در یک مرتبه مساوی هستند و هیچ یک از آنها بر دیگری برتری ندارد.

۱- محاضرات فی علوم الحدیث (۱، ۱۵۲).

۲- «محاضرات فی علوم الحدیث» (۱، ۱۵۲).

دسته‌ای دیگر از علما صحابه را در پنج طبقه قرار داده‌اند:

طبقه اول: بدریون، مثل ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و بلال بن رباح رضی الله عنه و کسان دیگری که در غزوه بدر حضور داشتند.

طبقه دوم: از کسانی که در اسلام پیشتاز بودند و عامه آنها به حبشه هجرت کردند و در جنگ احد و جنگ‌های بعد از آن شرکت کردند، مثل: عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر رسول اکرم ﷺ و زبیر بن عوام و غیره.

طبقه سوم: کسانی که در جنگ خندق و ما بعد آن حضور داشتند، از جمله: سلمان فارسی و سعد بن معاذ و غیره.

طبقه چهارم: اسلام آورندگان بعد از فتح مکه، مثل: ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و غیره.

طبقه پنجم: کودکان و اطفالی که پیامبر ﷺ آنها را دیده و در هیچ غزوه‌ای نبودند، حال چیزی از ایشان در خاطرشان باشد یا خیر. از جمله کسانی که قائل به این قول هستند: ابن سعد است در کتابش طبقات الکبری، توجیه او این است که اگرچه صحابه رضی الله عنهم در افتخار صحابی بودن پیامبر ﷺ مساوی هستند، اما بنا به اعتبارات دیگری متفاوت هستند مانند سبقت در اسلام آوردن و غزوه، و امثال اینها. بنابراین گاهی به امری علاوه بر صحابی بودن توجه می‌شود^۱.

و دسته‌ای طبقات صحابی را دوازده طبقه قرار داده‌اند از جمله امام ابو عبدالله الحاکم النیشابوری؛ او در کتابش «شناخت علوم الحدیث» (ص ۲۲-۲۴) ذکر کرده است که صحابی مراتبی دارند:

طبقه اول: جمعی که در مکه مسلمان شدند، مثل: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره.

۱- محاضرات فی علوم الحدیث (۱، ۱۵۳).

طبقه دوم: اصحاب دارالندوة (خانه قصی بن کلاب) و قضیه این بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه هنوز مسلمان نشده بود و وقتی اسلامش را علناً آشکار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله را به دار الندوة برد و در آنجا جماعتی از مردم که به او ایمان آوردند. از جمله: سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص.

طبقه سوم: مهاجران به حبشه، مثل: حاطب بن عمر بن عبد شمس و سهیل بن بیضاء و جعفر بن ابی طالب.

طبقه چهارم: کسانی که در عقبه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، از جمله: رافع بن مالک و عبادة بن صامت و اسعد بن زرارة.

طبقه پنجم: یاران عقبه دوم که اکثرشان از انصار بودند، در این عبارت ایرادی هست؛ چون مشخص و مبرهن است که با یاران عقبه اول و دوم غیر از انصار کسی مشارکت نداشته است، جز عباس که برای اطمینان و خاطر جمعی پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته است. طبقه ششم: اول دسته از مهاجرینی که در قبا به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، قبل از اینکه وارد مدینه شوند و مسجد ساخته شود. از جمله: ابو سلمة ابن عبد الأسد و عامر بن ربیعة.

طبقه هفتم: اهل بدر که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنان فرمود: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ^۱». یعنی: «قطعاً خداوند به درون‌های اهل بدر آگاهی داشته که گفته است: هر کاری می‌خواهید انجام دهید که من شما را بخشیده‌ام». مثل: حاطب بن ابی بلتعنة و مقداد بن اسود و حباب بن منذر.

طبقه هشتم: مهاجرینی که در جنگ بدر و حدیبیه مهاجرت کردند، از جمله: مغیره بن شعبه.

طبقه نهم: اهل بیعة الرضوان، که خداوند در مورد آنان این آیه را نازل کرد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. از جمله آنان: سلمة بن

الأکوع و ابن عمر و سنان بن ابی سنان.

طبقه دهم: مهاجران مابین حدیبیه و فتح، از جمله: خالد بن ولید و عمرو بن عاص.

طبقه یازدهم: کسانی که در روز فتح مسلمان شدند، مثل: ابو سفیان بن حرب و عتاب

بن اسید و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء.

طبقه دوازدهم: کودکان و اطفالی که پیامبر ﷺ را در روز فتح و حجة الوداع و غیره

دیدند. که در میان صحابه بشمار هستند، از جمله: سائب بن یزید و عبد الله بن ثعلبة و

ابو طفیل بن عامر بن وائله و ابوجحیفه و هب بن عبد الله.

توجیه حاکم از این طبقه بندی آن است که او به امری بیشتر از اصل صحابی بودن

توجه کرده است و اعتبارات دیگری علاوه بر ملاحظات ابن سعد در طبقه بندی را

مورد توجه قرار داده است.

و دسته‌ای از علما در تعداد طبقات صحابه به بیشتر از آن معتقد هستند، مانند: ابو

منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، او هفده طبقه را در کتابش «اصول دین» (ص ۲۹۸-

۳۰۳) ذکر کرده است و گفته که صحابه دارای مراتبی هستند:

طبقه اول: سابقین به اسلام، از مردان: ابو بکر، از اهل بیت: علی، از زنان: خدیجه، از

موالی: زید بن حارثه و از حبشه: بلال و از فارس: سلمان.

طبقه دوم: آنهایی که در هنگام اسلام آوردن عمر مسلمان شدند، و مثال‌های آن قبلاً

بیان شد.

طبقه سوم: مهاجران اول به حبشه، مثالشان ذکر شد.

طبقه چهارم: یاران عقبه اول، که دوازده نفر از انصار بودند و مثالشان ذکر شد.

طبقه پنجم: یاران عقبه دوم، مثل: کعب بن مالک شاعر و عبدالله بن عمرو بن حرام، و

براء بن معرور و غیره.

طبقه ششم: مهاجران همراه پیامبر ﷺ به مدینه، و کسانی که قبل از ورود به مدینه در

قبا به پیامبر ﷺ رسیدند، و مثالشان ذکر شد.

طبقه هفتم: مهاجران بین ورود به مدینه و بین بدر.

طبقه هشتم: بدریون، که ۳۱۳ نفر بودند.

طبقه نهم: یاران احد، جز یک نفر از آنان که نامش قزمان و منافق بود.

طبقه دهم: اصحاب خندق، که عبد الله بن عمر از آنان شمرده شده است.

طبقه یازدهم: مهاجران بین خندق و حدیبیه.

طبقه دوازدهم: یاران بیعت رضوان در حدیبیه در کنار درخت.

طبقه سیزدهم: مهاجران بین حدیبیه و فتح مکه.

طبقه چهاردهم: کسانی که در شب و روز فتح مکه مسلمان شدند.

طبقه پانزدهم: کسانی که بعد از آن دسته دسته به دین اسلام گرویدند.

طبقه شانزدهم: کودکانی که پیامبر ﷺ را دیدند و مثالشان ذکر شد.

طبقه هفدهم: کودکانی که در سال حجة الوداع و کمی قبل از آن به دنیا آمدند.

و نقطه نظر امام ابو منصور بغدادی در آنچه که به آن معتقد است؛ این است که او به امری مزید بر اصل صحابی بودن توجه کرده و اعتبارات دیگری را ملاحظه کرده است که دیگران به آن توجه نکرده‌اند.

آنچه که در نزد علما در شمارش طبقات صحابه مشهور است، دوازده طبقه‌ای است که حاکم به آن معتقد بود. [الباعث الحثیث تعلیق احمد شاکر (ص ۱۸۴)]. و این تقسیم همان چیزی است که اکثر کسانی که در مورد طبقات صحابه رضی الله عنهم نوشته‌اند به آن عمل کرده‌اند و از حاکم پیروی کرده‌اند، و تقسیم صحابه به طبقات زیادی بر اساس آن چه که حاکم و بغدادی ذکر کرده‌اند در این مسأله قول راجح است.

اکنون به معنی عدالت صحابه و امور متعلق به آن می‌پردازیم.

تعریف عدالت:

عدالت در لغت: در صحاح جوهری (ص ۴۱۵-۴۱۶) در تعریف لغوی عدالت چنین آمده است؛ عدل متضاد جور است. گفته می‌شود «عدل عليه في القضية فهو عادل» یعنی: «در پرونده با او عادلانه برخورد کرد بنابراین عادل است».

و گفته می‌شود: «فَلاَنٌ مِنْ أَهْلِ الْمَعْدِلَةِ» یعنی: از اهل عدل و داد است، و «رَجُلٌ عَدْلٌ» یعنی مورد رضا و قانع کننده در شهادت است. در اصل مصدر است و نیز «قَوْمٌ عَدْلٌ وَعَدُولٌ» جمع است و «قد عدل الرجل بالضم عدالة» آن مرد عدالت را برقرار کرد... تا آن جا که می‌گوید: «وتعدیلُ الشیء» تقویمه: یعنی راست کردن و برافراشتن، گفته می‌شود: «عدلته فاعتدل»: برخواستم و او نیز برخواست.

و در «مصباح المنیر» (۲، ۳۹۷) چنین آمده است: «عدلت الشاهد» یعنی عدالت را به او نسبت دادم و وصف کردم. و در قاموس (۴، ۱۳) آمده است: عدل ضد جور است، و هر آنچه که راست و درست اقامه شده باشد مثل عدالة وعدولة ومعدلة ومعدلة.

از این تعریف لغوی مشخص می‌شود که عدالت در لغت استقامت است، و همچنین شخص عادل کسی است که از او شبهه‌ای ظاهر نمی‌شود و کسی است که مردم از او راضی هستند و شهادتش را قبول می‌کنند و به آن قانع هستند.

عدالت در اصطلاح: عبارات علما در تعریف اصطلاحی عدالت متنوع است:

خطیب بغدادی در «الکفاية» (ص ۱۰۳) عدالت را چنین تعریف می‌کند: شخص عادل کسی است که نسبت به انجام فرایضش آشنا باشد و به آنچه به آن امر شده ملزم و از آنچه که نهی شده دوری جوید و از فواحش خرد کننده اجتناب ورزد و خواهان حق و واجب باشد در افعال و معاملاتش، و در لفظش خود را پرهیزد از سخنانی که مروت را لکه دار می‌کند. کسی که اینچنین باشد به عادل بودن در دینش منسوب است و به صدق

در گفته‌اش معروف است و در این وصف، اجتناب از گناهان کبیره‌ای که فاعل آن فاسق نامیده می‌شود کفایت نمی‌کند، و با این وصف باید از چیزهایی که خود نمی‌داند گناه کبیره است ولی مردم می‌گویند، خودداری کند.

وابن حاجب عدالت را در مختصرالمتهی (۶۳/۲) چنین تعریف می‌کند: محافظتی دینی است که حمل می‌شود بر ملازمت، تقوی و رادمردی و بدعت با آن نیست، و با اجتناب از گناهان کبیره و ترک اصرار بر گناهان صغیره و ترک بعضی از گناهان صغیره و بعضی از مباحات تحقق پیدا می‌کند.

تعریف ابن همام: او در تعریف عدالت در کتابش «التحریر» (۴۴/۳) آورده است: که استعدادی است که بر ملازمت تقوی و فتوت حمل می‌شود و شرط آن: کمترین حدش ترک گناهان کبیره اصرار بر صغیره و چیزی که منحل جوانمردی است.

بعضی از اهل عراق در تعریف عدالت می‌گویند: تنها عبارت است از اظهار اسلام با سالم بودن مسلمانان از فسق ظاهری، پس هروقت حالش چنین باشد واجب است که عادل باشد، و عدل در نزد هر مسلمانی مجهول است.^۱

و قرافی در کتابش «شرح تنقیح الفصول» (ص ۳۶۱) عدالت را اینگونه تعریف می‌کند که: اجتناب از گناهان کبیره و بعضی از گناهان صغیره و اصرار بر آن و ترک بعضی از مباحاتی که مروت را خدشه دار می‌کند.

و غزالی در «المستصفی» (۱۵۷/۱) آن را چنین تعریف می‌کند: عدالت عبارت است از استقامت سیرت و دین و حاصل آن برمی‌گردد به هیئت راسخ در نفس که حمل می‌شود بر ملازمت همیشگی تقوی و مروت تا اینکه مردم به صدق او اطمینان حاصل کنند. وگرنه به قول کسی که از خدا آنچنان ترسی ندارد که او را از دروغ منع کند، هیچ اعتمادی نیست، و در اینکه عصمت از تمام گناهان شرط نیست اختلافی وجود ندارد و همچنین پرهیز از گناهان کبیره کافی نیست بلکه باید از گناهان صغیره همچون دزدیدن

۱- «الکفایة» خطیب بغدادی (ص ۱۴۱).

یک پیاز و کاستن در دانه از روی عمد و به طور کامل هر چیزی که دلالت می‌کند بر ضعف دین او تا جائیکه به خاطر اهداف دنیوی جرأت دروغ گفتن پیدا کند بپرهیزد. حتی دوری از بعضی از مباحات لطمه آور به مروت در عدالت شرط شده است؛ همچون خوردن غذا در حین راه رفتن و ادرار در خیابان و همنشینی با اراذل و شوخی زیاد، و ثابت شده که آنچه اجماع از آن چشم پوشی کرده است به اجتهاد حاکم واگذار می‌شود، و اگر در نزد او چیزی دلالت کند بر جرأت شخص به دروغ گفتن شهادتش را رد می‌کند و گرنه خیر.

حافظ ابن حجر در «نزهة النظر» (ص ۲۹) عدالت را چنین تعریف می‌کند: مراد از عادل کسی است که در او توانایی ملازمت تقوی و جوانمردی باشد، و مراد از تقوی: پرهیز از اعمال بد از شرک یا فسق یا بدعت است.

و در کتاب «فتح» نیز آن را اینگونه تعریف می‌کند: عدل و رضا در نظر جمهور کسی است که مسلمان، مکلف، آزاده، غیر مرتکب گناه کبیره و غیر مصر بر صغیره باشد. اینها تعریفات علما بود در تعریف اصطلاحی عدالت، و اگر چه عبارات متنوع هستند ولی همه به یک معنی برمی‌گردند و آن اینست که عدالت: یک ملکه و قدرتی است در نفس که صاحبش را بر ملازمت تقوی و مروت وادار می‌کند، و این برای انسان محقق نمی‌شود مگر با انجام مأموریه و ترک منهی^۱ عنه، و دوری از آنچه که در مروت اخلال ایجاد می‌کند، و نیز تحقق نمی‌یابد مگر با اسلام و بلوغ و عقل و سلامت از فسق. و مراد از فسق: ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر یکی از گناهان صغیره، چون اصرار بر گناهان صغیره آن را تبدیل به کبیره می‌کند.

و مروتی که اهل علم از آن یاد می‌کنند: آداب نفسانی است که صاحب آن را بر ایستادن در کنار اخلاق والا و عادات نیکو وامی‌دارد، و آنچه که در مروت اخلال وارد می‌کند به دو سبب برمی‌گردد:

اول: ارتکاب گناهان صغیره‌ای که بر خست و پستی دلالت می‌کند مثل سرقت یک چیز کوچک همچون پیاز یا کسر دانه‌ای از روی عمد.

دوم: انجام بعضی از چیزهای مباح که کرامت و یا هیبت انسان را از بین می‌برد و باعث سبکی می‌شود، مثل زیاد شوخی کردن مفهوم.

عدالت تحقق پیدا نمی‌کند در کسی که آن را در اصحاب رسول خدا ﷺ جویا شود، تمام آن‌ها عادل بودند و صفت عدالت در آن‌ها تحقق یافته است و اگر از یکی از آنها چیزی خلاف آن ثابت می‌شد مثل افتادن در گناهی، به سرعت متوجه خدا می‌شدند و توبه نصوح می‌کردند، توبه‌ای که رجوع او را ثابت می‌کرد و گناه و لغزشش را می‌شست، پس خداوند از تمام آنها راضی باد.

تعدیل صحابه ﴿﴾ توسط خداوند متعال و رسولش

دلایلی از کتاب و سنت بر تعدیل صحابه همدیگر را یاری کرده‌اند به نحوی که برای فرد شکاک، شکی در تحقیق تعدیل آنها باقی نمی‌گذارد، هر حدیثی که در بین راوی آن و بین پیامبر ﷺ سند متصلی هست، عمل به آن لازم نیست مگر بعد از اینکه عدالت رجال آن حدیث ثابت شود، و نظر در احوال آنان واجب است بجز صحابی که حدیث را از پیامبر ﷺ گرفته است، چون عدالت صحابه با تعدیل خداوند و خبر دادن از پاکی آنها و بر گزیدنشان با نص قرآن کریمی که به هیچ شکلی باطل در آن وارد نمی‌شود، ثابت و معلوم است، از جمله:

۱- این آیه که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

یعنی: «و اینچنین شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

وجه استدلال به این آیه، این است که: کلمه ﴿وَسَطًا﴾ به معنی عادل و نیکو است، و به خاطر اینکه مخاطبین این آیه به طور مستقیم صحابه هستند! و بعضی از اهل علم ذکر کرده‌اند که اگر چه لفظ عام است ولی مراد از آن خصوص است، و قولی گفته است: که آیه در حق صحابه نازل شده است نه غیر از آنان. الکفایة خطیب (ص ۶۴). بنابراین آیه گویای عدالت صحابه ﴿﴾ است قبل از کسان دیگری از این امت که بعد از آنان آمدند.

۲- آیه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

یعنی: «شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شدید که به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

وجه استدلال: این آیه خوب بودن مطلق این امت را بر سایر امت‌های پیشین را ثابت کرده است، و اولین کسانی که در این خوبی، مخاطب این آیه هستند به طور مستقیم و در حین نزول، صحابه گرامی هستند، و این استقامت آنها را که خداوند آنها را به بهترین امت توصیف کند ولی اهل عدل و استقامت نباشند، مگر بهتر بودن غیر از این است، همانطور که جایز نیست که خداوند اعلام کند که آنها را امتی (وسط) یعنی عادل قرار داده است، ولی آنها جز این باشند^۱.

۳- آیه: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

یعنی: «و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و آنهایی که پناه دادند و یاری کردند، آنانند که به راستی مومنانند و برایشان مغفرت و رزق و روزی کریمانه‌ای خواهد بود».

در این آیه خداوند عموم مهاجرین و انصار را به ایمان حقیقی وصف می‌کند و کسی که خداوند برایش چنین شهادتی بدهد به حقیقت به والاترین مرتبه عدالت رسیده است.

۴- آیه: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

۱- [الموافقات شاطبی (۴/۴۰-۴۱)].

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند، و برای آنها باغهایی آماده کرده که از پای درختانش نهرها جاری است و در آن باغها جاودانه می ماند. این است کامیابی بزرگ».

وجه دلالت: خداوند متعال در این آیه رضایتمندی خود را از آنها اعلان داشته است، و رضایت او جز برای کسی که اهلیت رضایت را دارا باشد، ثابت نمی شود و اهلیت برای او به وجود نمی آید مگر برای کسی که در تمام امورش استقامت داشته باشد، و در دینش عدل داشته باشد.

۵- آیه: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ۱۸].

یعنی: «به راستی خدا هنگامی که مومنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنها راضی شد و از آنچه در دلشان بود آگاه گردید، پس آرامش را بر آنها نازل کرد و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد».

این آیه به طور واضح دلالت دارد بر تعدیل صحابه ای که در روز حدیبیه با پیامبر ﷺ بودند، و کیفیت دلالت آیه بر تعدیل آنان اینست که خداوند متعال به رضایتش از آنها خبر داده است و به ایمان آنها شهادت داده است و آنها را با راستی و وفا و سمع و طاعتی که در دلهایشان مستقر است تزکیه داده است، و این تزکیه بزرگ از جانب خداوند صادر نمی شود مگر برای کسی که به بالاترین درجه در تحقیق استقامت بر آنچه که خداوند به او امر کرده، رسیده باشد.

۶- آیه: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

یعنی: «محمد ﷺ فرستاده خداست، و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند. همواره آنها را در رکوع و سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا را می جویند».

نشانه (ایمان) آنها اثر سجده‌ای است که در چهره‌هایشان است. این وصف ایشان در تورات است، و وصف آنها در انجیل».

با این توصیفی که خداوند در کتابش از آنها کرده و این مدحی که با آن آنها را ستوده است، هیچ راهی را برای شک در عدالتشان باقی نمی‌گذارد^۱. و آیات کریمه دیگر.

اما دلالت سنت بر تعدیل آنها:

رسول خدا ﷺ در احادیث بسیاری آنها را توصیف کرده و در تنظیم آنها تفصیل داده است و با تعدیل آنها به زیبایی آنها را ستوده است، از جمله این احادیث:

۱- حدیثی که شیخین در صحیحشان «بخاری» (۳۱/۱) و مسلم (۱۳۶/۳) از حدیث ابوبکر^۲ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ...». یعنی: «آگاه باشید کسانی که از شما حاضر هستند به کسانی که غایب هستند برسانند».

کیفیت استدلال: این سخن را پیامبر ﷺ در بزرگترین جمع صحابه در حجة الوداع بیان داشتند، و از جمله بزرگترین ادله ثبوت عدالت آنهاست، وقتی که از آنها خواست آنچه را که از او شنیده‌اند به کسانی که در آن جمع حضور ندارند برسانند بدون اینکه یک نفر از آنان را استثنا کند.

۲× شیخین در صحیحین «بخاری» (۲۸۷/۲-۲۸۸) و مسلم (۱۹۶۴/۴) از حدیث عمران بن حصین^۳ روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». یعنی: «بهترین امت من قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و آنگاه آنهایی که به دنبال آنها می‌آیند».

کیفیت دلالت: وقتی که پیامبر ﷺ به خیر بودن مطلق آنها گواهی می‌دهد می‌توانیم بگوییم که صحابه به طور مطلق عادل هستند.

۱- تفسیر قرطبی (۲۹۹/۱۶).

۳ × بخاری (۲/۲۹۲) با اسنادش به ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ». یعنی: «یاران مرا دشنام مدهید، به خدا قسم اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا ببخشید به یک مد و حتی نصف یکی از آنها هم نمی‌رسد».

وجه دلالت: وصف آنها به غیر عدالت دشنام است، بخصوص وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی از کسانی را که به او پیوستند و صحابه او شدند نهی کرد از بی‌احترامی به کسانی که در اسلام پیشی گرفته‌اند به خاطر جایگاههای فاضلی که داشتند، بنابراین افراد ما بعد آنها به نسبت تمام آنها به طریق اولی از اینکار نهی می‌شوند.

و احادیث بسیار دیگر، بنابراین تمام صحابه با تعدیل و ثنای آنها توسط خدا و رسولش عادل هستند، و دیگر احتیاجی به تعدیل هیچ کس دیگری نیست.

اجماع بر عدالت صحابه رضی الله عنهم

اهل سنت و جماعت بر اینکه تمام صحابه بلا استثنا عادل هستند اجماع کرده‌اند و در بین آنها فرقی قائل نشده‌اند و نسبت به آنها حسن ظن دارند با نظر به اینکه خداوند با دادن افتخارهم صحبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله، آنها را گرامی داشته است و نیز به خاطر مفاخر آشکاری که داشتند از جمله یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و هجرت با او و جهاد در حضور ایشان و محافظت از امر دین و به پا داشتن حدود آن. بنابراین شهادت و روایاتشان مقبول است بدون تکلف در مورد اسباب عدالتشان به اجماع کسی که قولش معتبر است.

اجماع بر عدالتشان از جمع کثیری از علما نقل شده است؛ از جمله این نقلها:

۱- خطیب بغدادی در «الکفایة» (۶۷) بعد از ذکر ادله‌ای از کتاب و سنت رسول الله که بر عدالت صحابه و عادل بودن تمام آنها دلالت می‌کند، می‌گوید: این دیدگاه عامه علما و فقهای است که قولشان معتبر است.

۲- ابن عبد البر در الإستيعاب حاشیه الإصابة (۸/۱) می‌گوید: اگرچه بحث احوال صحابه با اجماع اهل حق از مسلمانان یعنی اهل سنت و جماعت بر اینکه همه آنها عادل هستند ما را کفایت می‌کند، با این حال واجب است که بر اسامیشان واقف باشیم.

۳- حافظ ابن حجر در «الإصابة» (۱۷/۱) می‌گوید: اهل سنت متفق هستند بر اینکه تمام صحابه عادل هستند و جز دسته خاصی از بدعتگران در این مورد اختلاف پیدا نکرده‌اند.

و افراد دیگر غیر از اینها بسیار هستند. [نگا: فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث (۱۱۲/۳)، تدريب الراوی سیوطی (۲۱۴/۲)، «المستصفی» غزالی (۱۶۴/۱)، مقدمه ابن صلاح (ص ۱۴۶-۱۴۷)، نووی در شرح مسلم (۱۴۷/۱۵)، التقریب (۲۱۴/۲)، ابن کثیر در «الباعث الحثیث» (ص ۱۸۱-۱۸۲)، شرح الفیه عراقی (۱۳/۳-۱۴)، سخاوی در «فتح المغیث» (۱۰۸/۳) و...].

در تمام این نقل‌های مبارک برای اجماع آن ائمه، بیان واضح و دلیل قاطعی هست بر اینکه ثبوت عدالت صحابه به طور عام، امری است قطعی و مسلم، پس بعد از تعدیل خدا و رسولش و اجماع امت بر آن برای کسی شک و تردیدی باقی نمی‌ماند.

دیدگاه فقهای دیگر و اقوال شاذ در معنی عدالت صحابه:

در اینجا مذاهب دیگری وجود دارند که قولی مخالف با این اجماع دارند و صاحبان این مذاهب از کسانی هستند که به گفته‌شان و مخالفتشان اعتنا نمی‌شود، و شایسته ذکر نیستند، اما تنها برای اثبات باطل بودنشان و دور بودنشان از حق قولشان را می‌آوریم.

۱- مذهب شیعه رافضی:

شیعه رافضی معتقدند که صحابه کرام عادل نیستند، بلکه معتقد به گمراهی هر کسی هستند که باور ندارد که پیامبر ﷺ علی را خلیفه بلافصل بعد از خود تعیین کرد، و بر

این باورند که تمام مردم بعد از وفات پیامبر ﷺ هلاک و مرتد شدند بجز افراد معدودی که انگشت شمار بودند. و سبب تکفیرشان این است که گمان می‌کنند آنها به خلافت غیر علی رضایت دادند و به انتخاب پیامبر ﷺ عمل نکردند و این اعتقاد آنها در کتاب‌هایشان پر است. مراجعه شود «الإختصاص» مفید (ص ۶)، «کتاب الروضة کافی» کلینی حدیث شماره (۳۵۶) و کتب دیگر.

۲- مذهب معتزله:

اما آرای معتزله در باب عدالت صحابه در سه قول مضطرب است که مختصر اقوال این است:

قول اول: تمام صحابه عادل هستند مگر کسانی که با علی جنگیدند، جمهوذر آنها با علی به حقیقت رسیدند و کسانی که با او جنگیدند اشتباه کردند. بنابراین ما طلحه و زبیر و عایشه و معاویه را متهم به خطا می‌کنیم.^۱

قول دوم: قول واصل بن عطاء که معتقد است یکی از دو گروه صحابی در دو جنگ جمل و صفین خطاکار بودند نه شخصاً. مانند کسانی که با یکدیگر دشمنی می‌کردند و یکی از آن دو قطعاً فاسق است، و کمترین درجات دو گروه این است که شهادتشان مورد قبول نیست، همانطور که شهادت دو دشمن بر علیه یکدیگر درست نیست. او گفته است: اگر عایشه و علی و طلحه در نزد من بر یک دسته سبزی شهادت بدهند به شهادتشان حکم نمی‌کنم.^۲

قول سوم: قول عمرو بن عبید است؛ او چنین معتقد است که دو طرف متحارب در دو جنگ جمل و صفین همه فاسق گشتند و می‌گوید: شهادت مجموع آنها را قبول نمی‌کنم،

۱- رج: «مقالات الإسلامیین» (۲/۲۴۵)، «الفرق بین الفرق» (ص ۱۲۰-۱۲۱).

۲- «الملل والنحل» شهرستانی (۱/۴۹)، «میزان الاعتدال» ذهبی (۴/۳۲۹)، «الفرق بین الفرق» (ص ۱۲۰).

خواه از هر دو گروهی که باشند یا بعضی از آنها از حزب علی و بعضی از حزب جمل باشند!

۳- مذهب سوم:

حکم آنها در مورد عدالت حکم کسان بعد از ایشان است در لزوم بررسی عدالت آنها در هنگام روایت. این سخن ابوالحسین القطان از علمای شافعی است. و سخاوی در «فتح المغیث» (۱۱۲/۳) آن را بیان کرده است، «الإحکام فی اصول الأحکام» آمدی (۲۷۴/۱) و «شرح مختصر المنتهی» (۶۷/۲).

۴- مذهب چهارم:

عدالت تنها برای کسی از صحابه ثابت می‌شود که همیشه همراه پیامبر ﷺ بوده باشد، نه کسی که او را دیده یا ملاقات کرده یا برای مدتی کم به او سرزده است. اینها مذاهبی هستند که صاحبان آنها در مسأله عدالت صحابه با اجماع اهل سنت و جماعت مخالفت ورزیده‌اند و همچنانکه دیدیم مبتنی بر یک شبهه واهی هستند و جز سستی و ضعف چیزی به آن افزوده نمی‌شود.

۱- «الفرق بین الفرق» (ص ۱۲۱)، «الملل والنحل» (۴۹/۱).

تحریم دشنام به صحابه:

دشنام دادن به صحابه رسول الله ﷺ با نص صریح قرآن حرام است، و این چیزی است که فرقه نجات یافته این امت بدان معتقد است.

دلالت قرآن بر تحریم سب صحابه ﷺ:

در بیشتر از یک آیه از قرآن به تحریم دشنام به صحابه اشاراتی شده است، از جمله:

۱- آیه: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند».

وجه دلالت: خداوند متعال به طور مطلق از آنها راضی شده است و از پیشتانان، بدون شرط قراردادادن إحسان راضی شده است ولی از تابعین راضی نشده مگر اینکه به احسان و نیکی از سابقین تبعیت کنند و رضایت از جانب خدا یک صفت قدیم است و از عبدی راضی نمی‌شود مگر اینکه دانسته است که موجبات رضایت او را فراهم می‌کند و کسی که خدا از او راضی شده باشد هرگز بر او خشم نخواهد گرفت.

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۷].

یعنی: «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را می‌آزارند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت بار آماده کرده است».

وجه دلالت: آزار دادن رسول خدا ﷺ شامل هرگونه آزار قولی یا عملی می‌شود از دشنام دادن و توهین و یا بی‌اعتبار کردن او یا دینش، یا چیزی که به اذیت او برمی‌گردد.

و از جمله چیزهایی که ایشان را می‌آزارد؛ توهین به اصحاب اوست و پیامبر ﷺ اعلام کرده است که آزار دادن آنها آزار دادن اوست و هرکسی او را بی‌آزارد خدا را آزرده است.^۱

۳- ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸].

یعنی: «و کسانی که مردان و زنان مومن را با (نسبت دادن) گناهی که نکرده‌اند آزار می‌دهند، قطعاً تهمت و گناه آشکاری را به گردن گرفته‌اند».

وجه دلالت: از توهین به مردان و زنان مومن نهی شده است به چیزی که به آنها نسبت داده می‌شود درحالی که آنها از آن بری هستند و آن را انجام نداده‌اند، و صحابه رضی الله عنهم در صدر مؤمنین قرار دارند، و در هر آیه‌ای که با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شروع می‌شود در ابتدا آنها مورد خطاب هستند. و آیات بسیاری دیگر از این قبیل.

دلالت سنت بر تحریم دشنام دادن صحابه رضی الله عنهم:

به تحقیق سنت نبوی بر تحریم دشنام دادن صحابه و تعرض به آنان با چیزی که در آن نقص هست، دلالت کرده است و پیامبر ﷺ از افتادن در چنین گمراهی هشدار داده است، چون خداوند متعال آنها را بر هم صحبتی پیامبرش و نشر دین و بالا بردن اعتبار آن برگزیده است، و در محبت به پیامبر ﷺ به بالاترین درجه رسیدند، و وزرا و یاران او شدند که از او دفاع می‌کردند و با جهاد و دفاع برای تمکین دین در زمین خدا تا جائیکه به نقاط مختلف جهان رسید و به طور کامل و بدون نقص به دست نسل‌های پیرو و متابع رسید از جمله احادیثی که دلالت می‌کنند بر تحریم دشنام دادن آنها:

۱- حدیثی است که شیخین در صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي أَلْحَ». این حدیث مشتمل بر نهی و پرهیز از

۱- المسند (۴/۸۷)، «تیسیرالکریم الرحمن» (۶/۱۲۱).

توهین به صحابه رضی الله عنهم است، و صراحتاً دلالت می‌کند بر تحریم دشنام آنها، و حتی بعضی از علما توهین به صحابه را معصیت و جزو گناهان کبیره به حساب آورده‌اند.^۱

۲- حافظ با اسناد دادن حدیثش به عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي». یاران مرا دشنام مدهید خداوند لعنت کند کسی را که به اصحاب من دشنام بدهد. هیشمی این حدیث را در مجمع الزوائد (۲۱/۱۰) آورده است و رجال آن رجال صحیحی هستند.

۳- و همچنین با اسنادش به ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سَبَّ أَصْحَابِي، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين». یعنی: «هر کسی که اصحاب مرا دشنام دهد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد». سیوطی آن را در الجامع الصغیر آورده است و آلبانی اسناد آن را در صحیح الجامع، حسن دانسته است.

۴- طبرانی از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا ذُكِرَ أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا». یعنی: «وقتی نام اصحاب برده شد دست نگه دارید».^۲ و آلبانی سندش را در صحیح الجامع صحیح دانسته است. و احادیث صریح دیگری که از دشنام دادن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می‌کند، بنابراین مسلمان باید از دشنام دادن آنها یا از چیزی که آنها را بد نام می‌کند بپرهیزد. امام ذهبی گناهی را که از کبائر هستند در کتابش به نام «الکبائر» (۲۳۳-۲۳۷) جمع‌آوری کرده و و دشنام به صحابه را جزو آنها شمرده است.

نتیجه آنچه گذشت این است که سنت دلالت می‌کند بر اینکه دشنام دادن صحابه از بزرگترین کبائر و زشت‌ترین کارها است و کسی که دچار چنین عمل زشتی شود، از کسانی است که تلاششان در دنیا تباه شده است؛ در حالی که آنها گمان می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند.

۱- شرح مسلم (۹۳/۱۶).

۲- مجمع الزوائد (۲۰۷/۷).

کلام علمای سلف در تحریم توهین به صحابه:

حقیقتاً متونی که از سلف امت از صحابه و تابعین وجود دارد بسیار است و همه آنها تحریم دشنام دادن به صحابه و دفاع از آنها را تأیید می‌کنند و در نکوهش و عقوبت کسانی که زبانشان را به بدگویی و ناسزا گفتن به آن نیکان اخیار باز می‌کنند متنوع هستند، از جمله:

۱- ابن الأثیر در جامع الأصول (۴۰۸/۹-۴۰۹) از رزین از حدیث جابر بن عبد الله ذکر کرده است که گفت: به عایشه گفتند: دسته‌ای از مردم به اصحاب رسول الله حتی ابوبکر و عمر زبان درازی می‌کنند، گفت: چه چیزی شما را از این کار به تعجب وامی‌دارد؟ عملشان را تباه کردند حال آنکه خدا دوست داشت که اجر آنها را تباه نکند.

۲- ابن بطه در شرح «الإبانه» (۱۱۹) با دادن اسناد صحیح به ابن عباس روایت می‌کند که گفت: اصحاب محمد را دشنام ندهید که مقام یک لحظه آنها با پیامبر ﷺ بهتر است از عمل چهل سال هریک از شماست.

۳- ابو یعلی و طبرانی از ام سلمه ؓ روایت می‌کند که او به ابو عبدالله جدلی گفت: ای ابو عبدالله آیا در میان شما کسی بود که رسول خدا ﷺ را دشنام دهد؟ گفت: کی به رسول خدا ﷺ دشنام داده می‌شود؟ گفت: مگر به علی و محبانش دشنام داده نمی‌شود حال آنکه رسول خدا ﷺ او را دوست می‌داشت؟!

۴- محمد بن عبدالواحد مقدسی با اسناد صحیحش به سعید بن عبدالرحمن بن ابی اَبزی روایت می‌کند که گفت: به پدرم گفتم: نظرت در مورد کسی که ابوبکر را دشنام می‌دهد چیست؟ گفت: باید کشته شود، گفتم: اگر عمر را دشنام دهد؟ گفت: باید کشته شود.^۲

۱- مجمع الزوائد (۱۳۰/۹) با سند صحیح.

۲- تهذیب التهذیب (۱۳۲/۶-۱۳۳).

۵- مالک بن انس می‌گوید: کسی که به اصحاب رسول خدا ﷺ توهین کند، هیچ سهمی در اسلام ندارد.^۱

۶- عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی می‌گوید: کسی که به ابوبکر صدیق رضی الله عنه توهین کند از دین برگشته و خوش مباح است. همان منبع. و اقوال بسیار دیگر از این قبیل.

حکم دشنام دهنده صحابه و عقوبت او

علما در حکم و عقوبت کسی که به اصحاب رسول خدا ﷺ توهین کند اختلاف پیدا کرده‌اند در اینکه آیا با توهینش کافر می‌شود و عقوبت او قتل است یا اینکه فاسق است و با تعزیر معاقبه می‌شود.

۱- جمعی از علما معتقدند کسی که به اصحاب رسول خدا ﷺ توهین کند یا آنها را بی‌اعتبار کند و در عدالتشان طعنه وارد کند و کینه‌اش را نسبت به آنان صراحتاً اعلام کند کافر است و کسی که چنین صفتی داشته باشد خون خود را مباح کرده و قتلش حلال است، مگر اینکه توبه کند و به آنها رحمت بفرستد.

و از پیشینیانی که دارای چنین نظری هستند:

۱- صحابی عبدالرحمن بن أبزی، همانطور که در کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص ۲۳) آمده است.

۲- عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی، در شرح الإبانة ابن بطه (ص ۱۶۲).

۳- ابوبکر بن عیاش، شرح الإبانة (ص ۱۶۰).

۴- سفیان بن عیینه، کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص ۲۴-۲۵).

۵- محمد بن یوسف الفریابی، شرح الإبانة (ص ۱۶۰).

۶- بشر بن حارث مروزی، شرح الإبانة (ص ۱۶۲).

۱- شرح «الإبانة» ابن بطه (ص ۱۶۲).

۷- محمد بن بشارالعبدی، شرح الإبانة (ص ۱۶۰).

و بسیاری دیگر. این ائمه تصریح کرده‌اند به کفر دشنام دهنده صحابه و بعضی از آنها همراه با آن تصریح کرده‌اند به اینکه با قتل معاقبه می‌شود، و برخی از علمای حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنابله و ظاهریه چنین نظری دارند.

۲- دسته‌ای دیگر از علما معتقدند که دشنام دهنده صحابه به سبب دشنامش کافر نمی‌شود بلکه فاسق و گمراه محسوب می‌شود، و با قتل نیز معاقبه نمی‌شود بلکه به تأدیب و تعزیر او کفایت می‌شود به نحوی که او را از ارتکاب این جرمی که از گناهان کبیره و محرّمات زشت محسوب می‌شود، بازدارد، و اگر از این کار دست برداشت عقوبت بر او تکرار می‌شود تا توبه کند. از امامانی که چنین دیدگاهی دارند:

۱- عمر بن عبدالعزیز، صارم المسلول (ص ۵۶۹).

۲- عاصم احوّل، ابن تیمیه آن را در صارم المسلول (ص ۵۶۹) ذکر کرده است.

۳- امام مالک، الشفاء (۲/۲۶۷).

۴- اسحاق بن راهویه، صارم المسلول (ص ۵۶۸).

و جمع کثیری از علما. از این نقل‌ها مشخص می‌شود که دسته‌ای از علما براین باورند که دشنام دهنده صحابه فاسق و مبتدع هستند نه کافر، و بر حاکم واجب است که به نحو شدیدی که منجر به قتل نشود او را تأدیب کند.

آنچه در اینجا ترجیح داده می‌شود این است که دشنام دهنده صحابه کافر نیست، اما این به طور مطلق نیست، بلکه مشروط است به عدم برخورد با نصوص صریح کتاب و سنت صحیح، و عدم انکار چیزی که ضرورتاً در دین معلوم است، براین اساس کلام کسی که توهین کند به عدم تکفیر حمل می‌شود. والله اعلم.

در خاتمه امیدوارم در بیان منهج صحیحی که هر مسلمانی باید در باره صحابه رسول خدا ﷺ به آن معتقد باشد و معنی عدالتی که صحابه از آن بهره‌مند هستند، موفق شده باشم.

با درود و احترام، برادرتان: أبو عبدالله الذهبی...